

در رابطه به خاطرات سیاسی من

مکاهی به محابس دوره های گذشته و زندانهای افغانستان

نویسنده: اکادمین شرعی جوزجان

زندان در ادوار گذشته تاریخ در عین حالیکه محل حفظ و توقیف مجرمان بر اساس فیصله محاکم بوده، به صفت مؤثرترین وسیله حفظ و نگهداری مخالفان دولتهای فیودالی و قبیلوی و تجرید آنان از مردم مورد استفاده قرار میگرفته است.

از مشهورترین محابس تاریخی زندان باستیل در پاریس بود که مرکز استبداد سلطنتی به شمار میرفت و در آغاز انقلاب فرانسه در سال 1781 م توسط انقلابیون تصرف شد و زندانیان رها گردیدند. محابس آلمان هیتلری با وحشت و بربریت و کوره های آدم سوزی خود، زندانهای اسراییل با قتل، تعذیب و نقض تمام قوانین بین المللی و معیارهای انسانی شهرت دارد و زندان گوانتاناموی ایالات متحده آمریکا از بزرگترین محابس جهان میباشد.

محابس روسیه شوروی در سراسر کشور به خصوص در چهار جمهوری تورک نشین آسیای مرکزی در جهان کم نظیر بود. هزاران تن از فرزندان قهرمان اوزبیک، قزاق، تورکمن، قرغیز و تاجک در راه آزادی کشور به اتهام خیانت به وطن به چوبه اعدام بسته شدند و هزاران تن دیگر به تبعید و اعمال شاقه محکوم و در شرایط طاقت فرسای کار در محابس سایبیریا جان سپردند. دهها تن از دانشمندان، شاعران و نویسندگان و صدها تن از روشنفکران متعهد جدیدها که پیشاهنگان جنبش تحول طلب «جدیدیزم» و آزادی خواهان قهرمان تورکستان بودند، درین راه مقدس جان باختند. اما بعد از استقلال اوزبیکستان در موضعی که به نام «البستی کوپریک» یعنی پل مادر آل یاد میشد و شهیدان «جدید» را در آنجا تیرباران میکردند، بنای یادبود شکوهمند و موزیم بزرگی با پارکی زیبا ساخته شده و دادگاه عالی اوزبیکستان این شهدای راه آزادی کشور را برائت داده است.

اما در افغانستان زندانهای امیر عبدالرحمان خان با انواع شکنجه ها و آزاری که بر محبوسان اعمال میشده از قبیل تیلداغ، قین و پانه، لت و کوب، بیدار خوابی، کوتاه قلفی در اطاق تاریک و اذیت اعضای خانواده در حضور محبوس، به خصوص انداختن در سیه چالها خیلی وحشتناک و غیر انسانی بوده و شاید در جهان کمتر نظیر داشته است.

در سال 1331 که من و مرحوم محمد اسماعیل مبلغ با شفیق وجدان و غلام مجدد لایق مجموعاً 12 نفر به خاطر راه اندازی مظاهره 300 نفری متعلمین مدرسه علوم شرعیه پغمان و حرکت جمعی آنان تا خواجه مسافربه شکل پیاده، به محرومیت از تحصیل در مکاتب افغانستان محکوم شده بودیم، مدت دوماه در کابل اقامت داشتم. در جوار اطاق من نزدیک مندوی کابل وکیل شهرستان هزاره جات در پارلمان اقامت داشت که نامش را فراموش کرده ام. او به من میگفت که در زمان صدارت هاشم خان پدرش به اتهام سیاسی در یکی از سیاه چالهای ارگ محبوس بوده و اوا اجازه داشته هر هفته یکبار به

پدر خود مواد غذایی و لباس برساند. او ظرف غذا را به یک ریسمان بسته به سیه چال پایین میکرده و لباس او را توسط ریسمان بالا می آورده است. خانواده او در یک گوشه زندان ارگ نگهداری میشده اند.

در دوران کودکی در شهر ما سرپل چند نفر پولیس برخی زندانیان بیکس و کو را با زولانه دریا در روزهای بازار در شهر به غرض تگدی میگردانیدند. علایم سوء تغذی از چهره های شان خوانده میشد. اندام شان لاغر و رنگهای شان زرد و پریده بود. آدماهای دلسوز به آنها کمک میکردند. اما معلوم نبود از کمکهای جمع شده چقدر نصیب زندانیان میشد. مردم میگفتند از طرف شب محبوسانی را که خطرناک میدانستند به کنده بسته میکردند. کنده درازی را که 3-4 متر طول داشت، در فواصل کوتاه باندازه پای یک آدم خالی میکردند. در پهلوی هر خالیگاه یک حلقه آهنی نصب شده بود. زندانیان هنگام خواب پای خود را به خالیگاهها داخل میکردند. بعد از آن یک میله دراز آهنی از حلقه ها گذرانده قفل زده میشد و مجال حرکت را از محبوس سلب میکرد.

مورخ مشهور غلام محمد غبار که دوران طولانی حبس را در زندانهای آل یحیا سپری کرده نقل میکند، در زمان نادرخان وقتیکه او را به محبس سرای موتی در سراجی که دارای چهل اتاق کوچک و یک بیت الخلا بوده میبردند، این سرای کهنه و قدیمی با گذشت زمان شکل لانه حیوانات را به خود گرفته بود. بعدا او میگوید یک جمعیت تازه که در رأس آن طره بازخان قوماندان کوتوالی و میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات قرار داشتند داخل محبس شدند و یک نفر ازین جمعیت با فریاد بلند محبوسین را خاین دین و ملت نامید. یک جوال پر از زنجیر روی صحن حویلی انداخته شد. آهنگری آمد و محبوسین را یگان یگان زولانه نمود. بعدا گروهی را آوردند که از جمله نویسندگان، افسران نظامی، کاتبان، کارکنان تلگراف، مامورین وزارت خارجه، معلمین، هوتلداران، مهاجرین هندی و غیره بودند. سپس گروه دوم راکه مرکب از سی نفر از جمله کاتبان وزارت خارجه و کارکنان شعب

مختلف بودند به محبس آوردند. نادر شاه تصمیم داشت همه محبوسین سرای موتی را اعدام کند، ولی گلوله تفنگچه جوانی خود او را زودتر بکشت.

مرحوم غلام محمد غبار در جلد دوم اثر مشهور خود «افغانستان در مسیر تاریخ» باره زندانهای سیاسی دوران سلطنت معلومات مفصل و مستند داده است. همچنان استاد خلیلی، ابراهیم صفا و برخی از زندانیان سیاسی دیگر در خاطرات و نوشته های خود از شرایط دشوار این زندانها یادآوری کرده اند که مو بر اندم آدم راست میکند.

مرحوم غبار زندانهای زمان نادرخان و هاشم خان را به این ترتیب یادآوری میکند: زندان سرای موتی، زندان دهمزنگ، زندانهای کوتوالی و زندان ارگش شاهی.

عبار خاطرات خود را ازین زندانها با تمام جزئیات آنها بیان کرده که نشاندهنده قساوت قلب و خصومت آشتی ناپذیر آل یحیا در برابر وطنپرستان و روشنفکران تحول طلب در جامعه بوده است. ازجمله میگوید که قطع کردن موی و ناخن در زندان موتی ممنوع بود. پس قیافت محبوسین بزودی تغییر فاحش کرد تا جایی که درعید رمضان کودکان خورد سال محبوسین را که برای یک ساعت دیدن پدران شان اجازه ورود به محبس دادند، همینکه اطفال پدران خویش راباموهای ژولیده تا شانه و ریشهای انبوه تا سینه، بروتهای غلو و ناخنهای دراز مثل حیوانات درنده دیدند شناختند و فغان و گریه سردادند و از ترس بنای فرار گذاشتند. چند روز بعد مامور زندان اعلان کرد که بعد ازین هر محبوسی که بخواهد میتواند دست خود را از چاک دروازه کشیده بدست سپاعی محافظ بدهد تا ناخنهای او را با چاقوی خود بگیرد.

آقای غبار در مورد زندان ارگ شاهی مینویسد: درین محبس آفتاب نمی تابید، کوتاه ها تنگ و دهلیزها خفه کننده بود. درین محبس شاهی تقریبا 100 نفر محبوس سیاسی افتاده بود که به سه دسته اشراف، متوسطین و دسته پایینی تقسیم شده بودند. قسمت اشرافی زولانه نداشتند و از برنج تغذیه

میشدند. متوسطین با زولانه سالان میخوردند و قشر پایینی فقط نان خشک از دولت می یافتند....زدن و دشنام دادن در مورد آنها معمول بود. او وضع دشوار عبدالهادی داوی را که نیروی او را به تحلیل برد با تاسف یاد میکند و علاوه میکند قسمتی از محبوسین ارگ که برای استتقاق برده میشدند، مجبور بودند به علاوه دشنام و چوب خوردن، تیلداغ، قین و فانه را هم تحمل کنند. به این صورت این مردان سیاسی از 13 تا 17 سال در زندان شاهی بماندند، غیر از آنانی که کشته شده و یا در محبس مرده بودند. او مینویسد: باچنین فجایعی بود که روشنفکران کابل نادر شاه را «نادر قصاب» و صدر اعظم محمد هاشم را «جانی اعظم» نام نهادند.

همچنان دانشمند سرشناس و شاعر توانا مرحوم محمد ابراهیم صفا که سالهای زیادی در محبس دهمزنگ سپری کرده بود، ضمن خاطرات خود یادآور میشود محبوسی را دیده است که با دست و پای بسته به زنجیر وضو میگرفته است.

برخی از زندانیان سیاسی بخصوص شاد روان صفا و استاد خلیلی خاطرات عجیبی دارند که پرده از استبداد سلطنتی و ماهیت سیاست ضد انسانی خانواده نادر شاه و ظاهرشاه بر میدارد. علاقمندان میتوانند در یوتوب آنها را بخوانند.

